

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این موردی است که علم به وقوع دو حادث داریم و تاریخ یکی از این دو تا معلوم و تاریخ دیگری مجهول است. اینجا عرض کردیم که در دو جهت باید بحث کرد:

یک: آیا استصحاب عدم مجهول تا زمان معلوم التاریخ جریان دارد یا خیر؟ علم داریم به اینکه این آب هم کریت در آن واقع شده و هم ملاقات با نجس داشته، آبی که قبلاً قلیل بوده، مثلاً می‌دانیم تاریخ ملاقات معیناً روز جمعه است اما نمی‌دانیم کریت که تاریخش برای ما مجهول است قبل از روز جمعه بوده تا در نتیجه این ملاقات تأثیری در تنجیس ماء نداشته یا کریت بعد از روز جمعه بوده. اینجا عدم کریت تا روز جمعه را می‌توانیم استصحاب کنیم، یا آن مثال دیگری که مرحوم شیخ زدند که می‌دانیم وضو و حدث هر دو واقع شده، تاریخ وضو مثلاً ساعت نه صبح است ولی نمی‌دانیم حدث قبل از آن بوده یا بعد از آن؟ استصحاب می‌کنیم عدم تحقق حدث را تا ساعت نه.

حالا شیخ فرمود در اینجا مجموعاً سه قول وجود دارد یکی همین که خود شیخ اختیار کرد که استصحاب کنیم عدم تحقق مجهول را تا زمان معلوم اما فرمودند آثار تأخر را بر او بار نمی‌کنیم چون گرفتار اصل مثبت می‌شویم. قول دوم که ایشان به مشهور فقها هم نسبت داد این است که آثار تأخر را بار می‌کنیم و قول سوم قول صاحب جواهر و کاشف الغطاءست که اصلاً این مورد که تاریخ احدهما معلوم است ملحق است به آنجایی که تاریخ هر دو مجهول است، یعنی صاحب جواهر و کاشف الغطاء فرقی بین مجهول التاریخ و بین ما نحن فیه که یکی از اینها معلوم التاریخ است نگذاشته‌اند.

شاهدی بر مبنای استاد در حجیت اصل مثبت

نتیجه‌ای که می‌خواهیم عرض کنیم این است که قبلاً ما در بحث اصل مثبت مبنای ما این شد که اصل مثبت حجیت دارد، ما هم از روایات وارده‌ی در استصحاب این را استفاده کردیم و هم عرض کردیم وقتی مراجعه‌ی به فتاوی‌ای قدما می‌کنیم همین را استفاده می‌کنیم و در میان متأخرین، بزرگانی داریم که همین نظر را دارند مثل مرحوم ایروانی که از قدیم یادم هست در حاشیه‌ی مکاسب ایشان می‌فرمود فرقی بین مثبتات اصول و مثبتات امارات نیست.

ما نمی‌توانیم بگوئیم اینها مثبتات را من جهة کونه اماره حجّت دانسته‌اند، اینها اصلاً بین اماره و اصل، اصلاً این نزاع بعداً به علم اصول و کلمات متأخرین آمده، وقتی در قدما مطرح نبوده ما هم می‌گوئیم قدما همانطوری که مثبتات امارات را حجت می‌دانند مثبتات اصول را هم حجّت می‌دانند، همانطوری که مثبتات خبر واحد را حجت می‌دانند مثبتات اصل عملی

استصحاب را هم حجّت می‌دانند و فتاوایشان بر همین است، بعد یکی از موارد شاهد ما که هم اینجا به درد می‌خورد و هم آنجا، همین است که اینها در مجهول التاريخ، در جایی که یکیش معلوم و دیگری مجهول است، استصحاب عدم مجهول تا زمان معلوم را می‌کنند و فتوای به تأخر هم می‌دهند و آثار تأخر هم بار می‌کنند این خودش عین اصل مثبت است و هیچ در کلماتشان قرینه ای نیست که إذا کان امارّة، چنین قرینه‌ای نداریم.

استصحاب عدم معلوم تا زمان واقعی مجهول

بحث عمده در قسمت دوم است که آیا ما می‌توانیم استصحاب عدم معلوم تا زمان واقعی این مجهول، ما زمان مجهول را نمی‌دانیم چه زمانی است؟ بگوئیم این وضو نسبت به حدث تا زمان واقعی حدث واقع نشده، آیا این جریان دارد یا خیر؟ یک عبارتی را مرحوم شیخ در رسائل دارند، می‌فرمایند إن الوجود بنفسه غیر مشکوک فی زمان اصلاً و الوجود فی زمان وجود الغير لا یقین بعدمه السابق کلاستصحاب و ربما یتوهم جریان الاصل فی طرف المعلوم بأن یقال الاصل عدم وجوده فی الزمان الواقعی الآخر شیخ می‌فرماید بعضی‌ها توهم کردند که ما در طرف معلوم استصحاب جاری کنیم بگوئیم اصل عدم این معلوم در آن زمانی است که این مجهول واقعاً موجود است، بعد می‌فرماید و یندفع بأن نفس وجوده غیر مشکوک فی زمان، شیخ می‌فرماید خود وجود این معلوم غیر مشکوک فی زمان، یعنی شما زمانی پیدا نمی‌کنید که شک عارض این بشود، آن زمانی که یقیناً موجود است قبلش یقیناً موجود نیست بعدش هم یقیناً موجود هست، شما چه زمانی دارید که شک عارض این معلوم بشود، ندارید.

شک بأن نفس وجوده غیر مشکوک فی زمان، و اما وجوده فی زمان آخر، بگوئیم خود این معلوم من حیث هو شک عارضش نمی‌شود، اما من حیث وجوده فی زمن المجهول می‌فرماید درست است، از این جهت شک عارضش می‌شود نمی‌دانیم این ملاقات که فرض ما این است که تاریخش معلوم است، آیا ملاقات فی زمن الکریة بوده یا نه؟ بگوئیم الاصل عدم الملاقات فی زمن الکریة و بعد هم حکم به تنجیس کنیم، شیخ می‌فرماید این شک عارضش می‌شود اما مسبوق به یقین نیست، حالت سابقه ندارد. اینکه بگوئیم این ملاقات فی زمن الکریة یک زمانی نبوده اما حالا عدمش را استصحاب کنیم می‌فرماید فلیس مسبوقاً بالعدم. اینجا روشن است که ما در معلوم نمی‌توانیم استصحاب کنیم.

فرق عبارت مرحوم شیخ و مرحوم آخوند

اینجا یک عبارتی در کفایه وجود دارد که یک مقدار این عبارت را باید حل کنیم، در کفایه اولاً باید ببینیم فرق کلام آخوند و کلام شیخ در این بحث در چیست؟ در لیسه‌ی تامه آنجایی که اثر بر عدم بار می‌شود به نحو لیسه‌ی تامه، شیخ فرمود مطلقاً استصحاب جریان ندارد، مرحوم آخوند عبارتشان را که در کفایه نوشتیم در این لیسه‌ی تامه - داریم فرق لیسه‌ی تامه در آنجایی که علم تاریخ احدهما و لم یعلم الآخر - مرحوم شیخ انصاری همانطوری که در مجهول التاريخ، آنجایی که تاریخ هر دو مجهول است، شیخ فرمود استصحاب در هر دو جاری است، تعارض می‌کنند و تساقط می‌کنند، آخوند در مجهول التاريخ فرمود استصحاب جریان ندارد، فرمود اتصال زمان شک به یقین در لیسه‌ی تامه نداریم، اول فرق اینجایی که علم تاریخ احدهما با مجهول التاريخ در نظر خود آخوند روشن شود، آخوند در مجهول التاريخ برخلاف شیخ فرمود استصحاب جریان ندارد لعدم احراز اتصال زمان الشک بالیقین اما اینجایی که یکیش معلوم است و دیگری مجهول، آخوند می‌فرمایند در مجهول التاريخ استصحاب جریان دارد اما در معلوم التاريخ استصحاب جریان ندارد این فرق روشن باشد.

به عبارت دیگر در بقیه‌ی اقسام یعنی در کان تامه، در کان ناقصه، بین ما نحن فیه و بین مجهول التاريخ فرقی نیست و همچنین در لیسه‌ی ناقصه. بین ما نحن فیه و مجهول التاريخ در این سه مورد کان تامه، کان ناقصه، لیسه‌ی ناقصه فرقی وجود ندارد الکلام الکلام، یعنی هر چه در آنجا گفتند استصحاب هست اینجا هم می‌گویند هست، آنجا گفتند نیست اینجا هم می‌گویند نیست،

به همان دلیلی که آنجا گفتند نیست به همان دلیل اینجا نیست.

تنها موردی که بین ما علم تاریخ احدهما و مجهول تاریخ آخوند می‌فرماید فرق وجود دارد همین است که در لیسه‌ی تامه بگوئیم عدم الملاقات فی زمن الکریة، نه ملاقات به فرض عدم الکریة که بشود لیس ناقصه، عدم الملاقات فی زمن الکریة، آخوند می‌فرماید اینجا نسبت به مجهول استصحاب را جاری می‌دانیم. می‌فرماید اینجا استصحاب جریان پیدا می‌کند و دلیلی هم که ذکر می‌فرمایند همین است که زمان شک به زمان یقین اتصال دارد.

در مجهولش استصحاب جریان دارد ولی استصحاب عدم معلوم فی زمن المجهول را می‌فرمایند جریان ندارد. عبارتشان چیست؟ می‌فرمایند و إما يكون مترتباً علی عدمه الذی هو مفاد لیس التامه فی زمان الآخر فاستصحاب العدم فی مجهول التاريخ منهما كان جارياً، لاتصال زمان شکه بزمان یقین، شما می‌گوئید استصحاب می‌کنم عدم کریت فی زمن الملاقات را، زمان شک به زمان یقین متصل است، شک در کریت زمان ملاقات است، قبلاً یقین به عدم کریت هم داشتید و الآن شک می‌کنید پس در زمان ملاقات استصحاب می‌کنید عدم کریت را، اما می‌فرمایند کون معلومه لانتفاع الشک فیہ فی زمان، تا اینجا بیش هم معلوم، می‌فرمایند در معلوم شما شک ندارید، چرا؟ چون قبلش یقین به عدم دارید و بعدش هم یقین به وجود دارید. پس در خود معلوم، در ذات معلوم، شکی وجود ندارد و إنما الشک فیہ بإضافة زمانه إلى الآخر، آنچه برای شما شک دارد این است که آیا این معلوم یعنی ملاقات در زمان مجهول که کریت است محقق هست یا نه؟ شک در اینجا است^[1].

تحقیق در معنای عبارت «و قد عرفت جریانه ...» در کلام مرحوم آخوند

بعد اینطور می‌فرمایند و قد عرفت جریانه فیهما تارةً و عدم جریانه كذلك أخرى، حالا آیا این وقد عرفت مربوط به قبل است؟ این وقد عرفت احتمال خیلی قوی و ظهور عبارت این است که مربوط به قبل است تنها کسی که دیدم این را بی‌ارتباط به قبل می‌داند و تلخیصی برای ما علم تاریخ احدهما ذکر کرده مرحوم آقای حکیم در حقائق است^[2]، ولی اینطور نیست، این وقد عرفت جریانه فیهما تارةً و عدم جریانه كذلك أخرى، مربوط به قبل است یعنی آخوند دارد دلیل می‌آورد و اشاره می‌کند به اینکه می‌فرماید ما اگر معلوم را به لحاظ مجهول متعلق شک قرار دادیم، می‌فرماید عرفت جریانه (یعنی جریان الاستصحاب) فیهما تارةً، این ضمیر فیهما به چه برمی‌گردد؟

اگر بگوئیم بالاضافه إلى حادث آخر حالت سابقه‌ی یقینی ندارد لیس از تامه بودن لیسه‌ی ناقصه می‌شود، در حالی که ما در لیسه تامه بحث می‌کنیم، لیس تامه حالت سابقه یقینی دارد. اینجا واقعه این است که این وقد عرفت همانطور که صاحب منتقی می‌گوید در آن غموض وجود دارد^[3] و باید به نحوی حل کنیم، یک احتمالی را مرحوم حاج شیخ عبدالحسین رشتی که از حاشیه‌های خیلی موجز، دقیق، من وقتی کفایه را می‌گفتم مقید بودم حاشیه‌ی مرحوم حاج شیخ عبدالحسین را ببینم و نقل کنم، در آن دقایق فراوان دارد، ایشان اینطور می‌گوید که این وقد عرفت جریانه فیهما تارةً آخوند می‌گوید استصحاب هم در معلوم و هم در مجهول، کجا جاری است؟ إذا كان الاثر الشرعی لعدم احدهما بنحو خاص، در جایی که اثر برای یکیش بار باشد، قد عرفت در اول شقوقی که ما ذکر کردیم گفتیم اگر اثر برای عدم تقدّم (فقط) یا عدم تأخر (فقط) بار باشد استصحاب جاری است.

چون عبارت این است و قد عرفت جریانه فیهما تارةً یعنی إذا كان الاثر مترتباً علی عدم المعلوم یا عدم المجهول فقط، آن هم بنحو خاص، اما برای تأخر و تقارنش اثر نباشد و عدم جریانه كذلك می‌گوید ای إذا كان الاثر لكل منهما كذلك، اثر برای هر دو باشد أو لكل من أنحاء العدم للمعارضة، یعنی همان مطلبی که در اول شقوق و تقسیم بندی می‌فرمایند آخوند مطرح کرده این قد عرفت اشاره‌ی به آنجا دارد^[4].

صاحب منتقی این وقد عرفت جریانه فیهما تارةً را برده در آن بحث كان ناقصه و كان تامه، یعنی می‌گوید آخوند اینجا در مقام

این است که بگوید این معلوم خودش که شک به آن تعلق پیدا نمی‌کند بالاضافهٔ إلى حادث آخر یا می‌شود کان تامه استصحاب جاری است و یا می‌شود کان ناقصه که استصحاب جاری نیست، ایشان می‌فرماید به نظر ما این قد عرفت به این برمی‌گردد^[5]. شما خودتان یک تأملی بکنید که فردا نظرم را راجع به این عبارت بگوئیم و بحث را دنبال کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

- [1] □ كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 421: و إما يكون مترتباً على عدمه الذي هو مفاد ليس التامة في زمان الآخر فاستصحاب العدم في مجهول التاريخ منهما كان جارياً ل اتصال زمان شكه بزمان يقينه دون معلومه لانتفاء الشك فيه في زمان و إنما الشك فيه بإضافة زمانه إلى الآخر و قد عرفت جريانه فيهما تارة و عدم جريانه كذلك أخرى.
- [2] □ حقائق الأصول، ج2، ص: 509: (قوله: و قد عرفت) تلخيص لحكم صور ما لو علم تاريخ أحدهما دون الآخر و كأنه تعريض بشيخنا الأعظم «ره» حيث لم يتعرض الا لجريان أصل العدم في المجهول التاريخ دون المعلوم و كأنه لأجل ذلك لم يذكر المصنف (ره) ذلك مضافاً إلى ذكره صورتی الجريان فيهما و عدمه كذلك فتأمل
- [3] □ منتقى الأصول، ج6، ص: 266: و هذا الذي ذكرناه هو مراده من قوله: «و قد عرفت جريانه...»، حيث لا تخلو هذه العبارة من إجمال و غموض في المراد.
- [4] □ شرح كفاية الأصول (رشتی، عبدالحسين) ج2، ص 283 و 284: و قد عرفت جريانه فيهما تارة اذا كان الاثر الشرعي لعدم احدهما بنحو خاص لا للاخر و لا له بنحو آخر و عدم جريان كذلك اخرى اذا كان الاثر لكل منهما كذلك او لكل من انجاء عدمه للمعارضه.
- [5] □ منتقى الأصول، ج6، ص: 266: ذكر صورة ما إذا كان الأثر لعدم أحدهما في زمان الآخر بمفاد ليس التامة، فأجري الاستصحاب في طرف المجهول لاتصال زمان شكه بزمان اليقين دون طرف المعلوم. ببيان: ان الشك في المعلوم بذاته غير موجود في زمان، و انما يحصل الشك فيه بضم خصوصية إليه و هي إضافته إلى زمان الآخر. و معه .. تارة: تؤخذ هذه الخصوصية مع الحادث بمفاد كان التامة، بان يلحظ الوجود الخاص المحمولى و هو تحقق أحدهما في زمان الآخر.
- و أخرى: تؤخذ بنحو كان الناقصة، بان يلحظ الوجود المتصف بكونه في زمان الآخر.
- فعلى الأول يجري استصحاب العدم و يترتب عليه الأثر. و على الثاني لا يجري لعدم الحالة السابقة.